

تشکیک به حسب نسبت از دیدگاه ابن سینا^۱

جعفر شانظری^۲

جواد عظیمی^۳

چکیده

ابن سینا در منطق، دسته‌ای از الفاظ را بازشناسی می‌کند که معانی آنها، در مقام صدق بر افراد، اختلافاتی، از جمله تقدم و تأخر، دارند و مشکک خوانده می‌شوند. او این گونه الفاظ را «مشکک مطلق» می‌نامد و قسمی دیگر را تحت عنوان «مشکک به حسب نسبت» معرفی می‌کند. از مثال‌ها و عبارات او در مباحث مربوط، می‌توان نتیجه گرفت که: مشکک نسبی، الفاظی هستند که افراد آن، در نسبت‌داشتن به مبدأ یا غایت واحدی، اتفاق دارند، اما به حسب قرب و بُعد به آن مبدأ یا غایت، مختلف‌اند، البته این قسم مربوط به ماهیات است، برخلاف تشکیک مطلق که در وجود جاری است؛ البته با قرائن و شواهدی از کلمات ابن سینا می‌توان تشکیک نسبی را در موجود نیز جاری کرد، اما لوازم آن باید با مبانی حکمت سینوی تطبیق داده شود تا منافاتی بویژه در معیار و ملاک این گونه تشکیک مشاهده نشود.

کلیدواژه‌ها

تشکیک، مشکک مطلق، مشکک نسبی، ابن سینا

۱. تاریخ دریافت اولیه مقاله: ۱۳۹۸/۴/۱۴؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۱/۲۱

jshanzari@yahoo.com

۲. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)

jazimi067@gmail.com

۳. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

طرح مسئله

تشکیک یکی از اصول وجودشناسی در حکمت متعالیه است. ملاصدرا با باور به اصالت وجود، تشکیک در وجود را به اثبات می‌رساند و نظام فلسفی خود را برپایه آن بنا می‌سازد. پیش از او، تشکیک در حوزه منطق بر سر بحث از دسته‌ای از مفاهیم (الفاظ) کلی بود که در مقام صدق بر افرادشان نوعی اختلاف وجود داشت و پیشینه آن به آثار ارسطو برمی‌گشت؛ اهل منطق ابتدا تشکیک را در الفاظ به کار بردند (فارابی، ۱۴۱۳ هـ ص ۳۲۲؛ ابن‌سینا، ۱۹۸۰ م، ص ۳؛ طوسی، ۱۳۸۹، ص ۲۸)، اما چون خصوصیتی که در تعریف آن استفاده کردند، مربوط به معنا است، بعدها تشکیک صفت معانی قرار گرفت (سبزواری، ۱۴۳۳ هـ ج ۱، ص ۱۲۵؛ مظفر، ۱۳۸۸، ص ۷). در حوزه حکمت، سهروردی به بررسی تشکیک در ذاتیات و ماهیات پرداخت (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۲، ۳۳۳-۳۳۴) و بعد از آن، بحث تشکیک در ذاتیات به‌عنوان مسئله‌ای فلسفی مورد نقد واقع شد.

ابن‌سینا برای لفظ مشکک می‌نویسد: «هو المتناول للشیء و ضدّه» (ابن‌سینا، ۱۳۸۷، ص ۱۷۷). در نگاه اول به نظر می‌آید که او در مقام تعریف الفاظ مشکک است، اما با دقت در عبارات قبلی وی و سیاق کلام وی که بحث از مواضع مغالطه است، چنین به دست می‌آید که او به مقتضای بحث، یکی از خصوصیات مشکک را بیان می‌کند، نه تعریف و حد آن را. او ابتدا در مقام تعریف لفظ مشترک در برابر لفظ متشابه می‌نویسد: «مشترک عبارت است از الفاظی که بین چند معنا بوده اما وضع و وقوعشان بر برخی از معانی مقدم و بر بعضی دیگر مؤخر است» و در ادامه، لفظ مشکک را از اقسام لفظ مشترک برشمرده و یکی از خصوصیات آن را که «شامل‌شدن الفاظ مشکک، بر معانی ضدّه» است، بیان می‌کند (ابن‌سینا، ۱۳۸۷، ص ۱۷۷)؛ علت ذکر این خصوصیت در اینجا این است که چنین الفاظی به دلیل شامل‌شدنشان بر دو معنایی که ضد یکدیگرند، وقوع مغالطه در آن زیاد است.

ابن‌سینا معتقد است مشکک، لفظی است که با معنای مقابلش برای اشیاء مختلف، واحد است، اما در استحقاق این معنا بر آنها، یعنی اولویت و اخرویت برخی نسبت به برخی دیگر، و همچنین در تقدّم و تأخر یا شدت و ضعف آنها اختلاف است؛ مثلاً معنای وجود در بعضی مصادیقش «بذاته» حمل می‌شود و در بعضی «بغیره» و وجود بذاته، اولی به وجود است نسبت به بغیره (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ ب، ج ۷، ص ۱۱۰). آنچه بعد از او برای الفاظ مشکک مشهور شد، همین تعریف است، اما کلام ابن‌سینا به اینجا ختم نشده است. او به دنبال توضیحاتش بیان می‌کند: در اینجا لفظ مشکک دو قسم می‌شود: ۱. «مطلق»، ۲. «به‌حسب نسبت». مطلق همانی است که توضیحش گذشت اما قسم دوم، لفظی را گویند که معنای آن منسوب به شیئی است و آن شیء (منسوب الیه)، یا مبدأ مصادیق است مثل «طبی» که

هم کتاب منسوب به علم طب را شامل می‌شود و هم دارو را؛ یا غایت است مثل «صحی»؛ و یا هر دو مانند «الهیة» (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ ب، ج ۷، ص ۱۱). در اینجا ابهامات و سؤالاتی پیش می‌آید؛ از جمله: منظور از «مشکک به حسب نسبت» چیست و چه جایگاهی دارد؟ آیا اختلافی که مصادیق را در معنای واحد، متفاوت می‌سازد همان نحوه اختلاف در مشکک مطلق (تقدم و تاخر و...) است؟ منظور از نسبت به مبدأ و غایت چیست؟ پیشینه این قسم از کجاست؟ پس از ابن سینا چقدر به آن پرداخته شده است؟ آیا کاربرد شناختی دارد؟ و سؤالات مشابه دیگری که همگی سبب نگارش این تحقیق و پاسخ به پرسش‌های فوق شد.

در مورد تشکیک به‌ویژه در آثار ابن سینا تحقیقات زیادی نوشته شده است، هم در مورد سیر تاریخی شکل‌گیری این اصطلاح و هم در مورد جاری‌شدن آن در وجود و ماهیت و بررسی و نقدهای آن. در مورد مبادی و خاستگاه آن و نهایتاً مقایسه دیدگاه‌ها به‌ویژه مقایسه نظر ابن سینا با ارسطو و مکتب شیخ اشراق و ملاصدرا پژوهش‌های ارزنده‌ای انجام شده است، اما در هیچ کدام اشاره‌ای به تشکیک به حسب نسبت، مقابل تشکیک مطلق، که ابن سینا مطرح می‌کند، نشده است؛ به‌همین دلیل، مشخص کردن این قسم از تشکیک و بررسی آثار احتمالی فلسفی آن، همچنین روشن شدن استفاده‌هایی که ابن سینا از آن می‌کند، لازم به نظر می‌رسد؛ از این‌رو، پیشینه این بحث ابتدا در آثار ارسطو و فارابی و سپس در فلسفه ابن سینا بررسی می‌شود و ضمن مقایسه اجمالی با مباحث مشابهی که فلاسفه بررسی کرده‌اند، شیوه‌های مختلف «مشکک به حسب نسبت» رسیدگی، و در آخر نیز پاره‌ای از نتایج فلسفی که مترتب بر آن است، تبیین می‌شود.

نسبت در مشکک

مشکک خواندن یک لفظ در اضافه لفظ به مصادیقش مربوط می‌شود، به این معنا که صدق مفهوم بر افرادش هر کدام به‌طور خاص است؛ از این‌رو، مفاهیم در اضافه و نسبت با مصادیق متصف به تشکیک می‌شوند. تشکیک یک وصف اضافی برای مفاهیم است و آنها به خودی خود مشکک نیستند و تفاوت در این معانی به تفاوت در مصداق برمی‌گردد نه به اصل معنا و به اعتبار ذاتش. به‌طور کلی در مورد مفاهیم مشکک گفته می‌شود: تفاوت در این معانی به تفاوت در مصداق برمی‌گردد نه به اصل معنا و به اعتبار ذاتش (آشتیانی، ۱۴۳۳، ج ۱، ص ۱۵۹) و در نهایت، رجوع این نوع تشکیک به تواطؤ است (سبزواری، ۱۴۳۲ هـ ج ۱، ص ۱۲۶) و مفاهیم حتی مفهوم وجود مشکک نیست (سبزواری، ۱۴۳۲ هـ ج ۲، ص ۱۸۸).

در تشکیک باید سه امر محقق شود: ۱. «مافی‌التفاوت» که منظور مفاهیم مشکک است، ۲. افراد و مصادیق آن مفاهیم، ۳. «مابه‌التفاوت» که قابلیت‌ها (ذات و ذاتیات) و عوارضی هستند که باعث می‌شود

مفهوم در مقام صدقش، نوعی اختلاف تشکیکی داشته باشد. در فلسفه ابن سینا افراد خارجی به سه نحو از یکدیگر متمایز می‌شوند: تمام ذات، جزء ذات، عوارض. تمایزی که افراد در مقام صدق مفهوم مشکک دارند، باعث پدید آمدن نحوه چهارمی از اسباب امتیاز بین اشیاء خارجی نمی‌شود؛ باین حال اختلاف در صدق یک مفهوم، غیر از اختلافاتی است که در سه اختلاف مذکور مشاهده می‌شود، زیرا در برخی مفاهیم با وجود این اختلافات سه‌گانه در افراد، صدق آنها بر افرادش یکسان است، مانند حیوان؛ باین حال و با وجود این غیریت، منشأ اختلاف در صدق، همان سه مورد است و مفهوم فقط بیانگر وجه اشتراک آن مصادیق است و اصطلاحاً «مافیہ‌التفاوت غیر از مابہ‌التفاوت است»؛ مثلاً مفهوم سیاهی در افراد آن، که کلاغ و زغال است، غیر از «حساس و متحرک بالاراده بودن» است که سبب اختلاف این دو شده است؛ اگرچه منشأ اختلاف در صدق مفهوم سیاهی، که باعث شده سیاهی در یکی شدیدتر و در دیگری ضعیف‌تر باشد، همان حساس و متحرک بالاراده بودن است. به این ترتیب، مفهوم بدون لحاظ این منشأ اختلاف در افراد، و سرایت دادن آن به مفهوم از طریق صدق، به گونه‌ای متواطی است. البته این ابهام باقی می‌ماند که در صورت نبودن تشکیک در وجودات خارجی و مردود دانستن اختلافی غیر از این سه اختلاف، منشأ واقع شدن به چه نحو است و چگونه به مفهوم سرایت می‌کند؟!

با توجه به آنچه بیان شد، تشکیک منطقی یک وصف اضافی برای مفهوم است که در نسبت با افرادش و اختلاف صدق در آنها، مشکک خوانده می‌شود. این نسبت در همه مفاهیم مشکک جاری است و هر دو قسم تشکیک را که ابن سینا به نام «مطلق» و «به حسب نسبت» می‌خواند، شامل می‌شود؛ بنابراین «تشکیک به حسب نسبت» به نسبتی غیر از این اشاره دارد.

نوعی نسبت و اضافه دیگری در برخی مفاهیم مشاهده می‌شود که به وسیله آن، نوعی از تمایز برای مصادیق حاصل می‌شود و به تبع منسوب الیه که مشکک است، این مفهوم، مشکک خوانده می‌شود. مفاهیمی مانند عدم و سلب و بطلان هستند که چون هیچ شیئی برای آنها نیست، هیچ گونه تمایزی در افراد آن نیست؛ از این رو اصلاً تعدد و کثرت در آن ثابت نیست و یک مفهوم واحد است. اما وقتی به وجود اضافه شوند، به خاطر بهره‌ای که از وجود می‌برند، افراد از یکدیگر متمایز می‌شوند و به تبع تقدم و تاخر، شدت و ضعفی که در وجود است، بر افراد خود به صورت متفاوت صدق می‌کنند و مشکک خوانده می‌شوند، اما این نوع نسبت هم، در اینجا منظور نیست؛ زیرا مثال‌هایی که ابن سینا ذکر کرده است، از دایره این مفاهیم خارج‌اند و بیشتر، فیلسوفان حکمت متعالیه درباره آنها بحث می‌کنند/سزواری، ۱۴۳۲ هـ ج ۲، ص ۸۱؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۸.

نسبیت دیگری که فارابی در برخی از شیوه‌های تشکیک مثل تقدم و تاخر بیان می‌کند، اختلاف در مقدم و مؤخر با اختلاف در جهات است. منظور از «تقدم و تاخر داشتن در معنی»، این است که مصادیقی

که از جهتی به معنای آن لفظ نزدیک‌تر است، نسبت به آن معنی احقّ و در نتیجه اطلاق آن لفظ بر آن مصداق، اولی و مقدّم است در نسبت به مصداقی که این‌گونه نباشد؛ از این‌رو صدق آن معنی بر آن مصداق، اولویت و تقدّم دارد. فارابی در سؤال از اینکه لفظ جوهر چگونه با تقدّم و تأخّر حمل بر مصادیقش می‌شود، می‌گوید: «همانا جوهرهای اولی که همان اشخاص هستند، در وجودشان محتاج به شیئی خارج از خودشان نیستند، اما جوهرهای ثانوی که همان انواع و اجناس‌اند، در وجودشان محتاج به اشخاص‌اند؛ بنابراین اشخاص، در جوهریت، مقدّم و مستحق‌تر از کلیات در نامیده‌شدن به اسم جوهر هستند. البته می‌توان از جهت دیگری نظر کرد و گفت: چون کلیات جواهر ثابت و باقی‌اند، ولی اشخاص جوهری، متغیر و نابودشونده هستند، پس کلیات مستحق‌تر از اشخاص به اسم جوهرند. در هر دو دیدگاه، جوهر به تقدّم و تأخّر بر افراد خود حمل می‌شود، پس این نیز مشکک است» (فارابی، ۱۴۱۳ هـ ص ۳۲۳). با توجه به این پاسخ می‌توان گفت که تقدّم و تأخّر در یک چیز، می‌تواند از جهاتی مختلف شود، یعنی چیزی از جهتی نسبت به معنای یک لفظ نزدیک‌تر، و از جهت دیگر، همان چیز در همان معنا، دورتر است و بر مخاطب پوشیده نیست که این نسبت نیز، منظور ابن سینا از تشکیک نیست؛ زیرا ابن سینا اختلاف به تقدّم و تأخّر را مقابل مشکک به حسب نسبت بیان می‌کند.

پیشینه بحث مشکک به حسب نسبت

در آثار منطقی، عنوان «اسماء مشترکه» یا «متفقّه» علاوه بر «لفظ مشترک»، بر «الفاظ متشابه» هم اطلاق می‌شود (فارابی، ۱۴۱۳ هـ ص ۳۲۲؛ ابن سینا، ۱۹۸۰ م، ص ۳)، اگرچه برخی، از جمله غزالی، الفاظ متشابه را قسمی مستقل برشمرده‌اند. غزالی می‌نویسد: متشابه در لفظ، زمانی به کار می‌رود که الفاظ، در معنا مختلف ولی در لفظ متفق باشند، به گونه‌ای که بین معانی مشابهت باشد و لفظ بر برخی از آنها وضع و به سبب مناسبت و مشابهت، بر بعضی دیگر اطلاق می‌شود (غزالی، ۱۴۳۴ هـ ص ۵۵-۵۴؛ طوسی، ۱۳۸۹، ص ۲۸). همان‌طور که مشاهده می‌شود در این دسته الفاظ در وضع و یا اطلاق لفظ، نوعی تقدّم و اولویت به چشم می‌خورد. این دسته از الفاظ به دلیل مشابهت‌هایی که با الفاظ مشکک دارند، در برخی عبارات و منابع از یکدیگر جدا نشده‌اند.

مشکک به حسب نسبت در آثار ارسطو

ارسطو در منطق با معرفی نوعی لفظ که نه مشترک است و نه متواطی، ولی از جهات دیگری غیر از اشتراک اسمی در مصادیقش مختلف می‌شود، به الفاظ مشکک پرداخته است. او چهار قسم برای این الفاظ ذکر می‌کند: ۱. لفظی که بر اشیاء مختلفی که یکی غایت و دیگری وسیله رسیدن به آن غایت

است، اطلاق می‌شود، مانند طب که هم بر دانشی اطلاق می‌شود که تندرستی می‌آورد و هم بر دانشی که دستور خوراک می‌دهد؛ ۲. لفظی که بر دو چیز مختلف که مؤدی به یک غایت هستند، اطلاق می‌شود، چنانکه گویند علم به اضداد یکی است؛ ۳. الفاظی که بر برخی از صفات و اعراض مشترک در اشیاء که تفاوتشان تنها از حیث بالذات و بالعرض است، تعلق می‌گیرند؛ ۴. الفاظ اضافی (نسبی) و متشابه (ارسطو، ۱۹۸۰م، ج ۲، ص ۵۳۰-۵۳۲؛ ولفسن، ۱۳۷۰، ص ۴۹۸). قسم چهارم در اینجا همان الفاظ متشابه معرفی می‌شود. اسکندر افرویدی دسته‌ای از الفاظ را که ارسطو میان واژه‌های مشترک و متواطی یاد می‌کند، مبهم یا همان مشکک^۱ می‌نامد و ولفسن، ۱۳۷۰، ص ۴۶۸، ۴۹۸؛ به این ترتیب، الفاظ متشابه قسمی از الفاظ مشکک به حساب می‌آید، که به این سخن ابن‌رشد نیز تصریح می‌کند (همان، ص ۴۸۲-۴۸۴). در مقابل، توماس آکوئیناس، یکی دیگر از شارحان آثار ارسطو، واژه‌های مشکک را که وی درست آنها را مشخص نمی‌سازد، قسمی از واژه‌های متشابه معرفی می‌کند (همان، ص ۴۹۶-۴۹۷). می‌توان گفت این اختلاف در تفاسیر از عبارت‌های مبهم و پراکنده ارسطو ناشی می‌شود؛ زیرا وی مانند ابن‌سینا تقسیم جامعی از الفاظ ارائه نداده و الفاظ متشابه که در منطق سینوی مقابل الفاظ مشکک بیان شده است، بنا بر برخی تفاسیر، جزء الفاظ مشکک نامیده می‌شود که در این صورت نمی‌توان ادعا کرد: واژه‌هایی که ارسطو بین مشترک و متواطی ذکر می‌کند همان الفاظ مشکک در آثار ابن‌سینا است، و باید برای این دسته الفاظ ارسطو معیارهایی کلی‌تر و تعریفی متفاوت ارائه داد.

از بین چهار قسمی که ارسطو ذکر می‌کند، دو مورد از آنها به تشکیک نسبی تعلق دارد: قسم اول و دوم. او در *مابعدالطبیعه*، برخی مثال‌هایی را که در تفسیر این دسته از الفاظ آورده است، برای توضیح لفظ «موجود» نیز استفاده می‌کند و بیان می‌دارد که: ««موجود» در معانی مختلف به کار برده می‌شود ولی همه چیزهایی که به معنایی از این معانی موجود نامیده می‌شوند، همیشه با یک نقطه محوری و یک طبیعت معین نسبت دارند، و فقط به علت اشتراک در اسم چنین نامیده نمی‌شوند. همچنان که هر چه سالم خوانده می‌شود به علت نسبتش با سلامت چنین خوانده می‌شود (یا برای اینکه سلامت را حفظ می‌کند، یا از این جهت که سلامت را پدید می‌آورد، یا از این رو که نشانه سلامت است یا استعداد قبول سلامت را دارد) و همچنان که هر چه طبی نامیده می‌شود با صنعت طب نسبت دارد (یا برای اینکه دارای صنعت طب است یا بالطبع موافق این صنعت است یا اثر این صنعت است) و همان‌گونه که این قاعده را در مورد به‌کاررفتن کلمات دیگر نیز مشاهده می‌کنیم، «موجود» نیز در معانی مختلف به کار می‌رود، ولی همه این معانی با مبدایی واحد نسبت دارند» (ارسطو، ۱۳۸۹، ص ۱۲۲).

ارسطو در فصل دوم کتاب چهارم (کاما) در معانی گوناگون وجود می‌نویسد: بلکه به همان گونه که هر چیز تندرست منسوب به تندرستی است... بدین سان واژه «موجود» در معناهای بسیار به کار می‌رود. اما همه آن معناها به اصل یا مبدایی یگانه باز می‌گردند/ارسطو، ۱۳۸۵، ص ۱۹. در این عبارت و توضیحاتی که ارسطو بعداً به آن می‌افزاید، چند نکته مورد توجه است:

۱. اشیایی که موجود خوانده می‌شوند، همگی به یک طبیعت معین برمی‌گردند، همان طور که اشیایی که طبیعی یا سالم (صحی) خوانده می‌شوند به یک نقطه محوری بازگشت دارند.
۲. اشیایی که مصداق برای موجود هستند، یکی از آنها مصداق حقیقی و کامل برای لفظ موجود است و بقیه آنها چون در اضافه و نسبتی با آن مصداق کامل هستند، موجود نامیده می‌شوند. سخن او چنین است: «بعضی اشیاء موجود نامیده می‌شوند برای اینکه جوهرند، بعضی برای اینکه انفعالات جوهرند، بعضی برای اینکه جریانی به سوی جوهرند یا...»/ارسطو، ۱۳۸۹، ص ۱۲۲-۱۲۳ و در جای دیگر می‌نویسد: «ولی همیشه علم در درجه اول به چیزی می‌پردازد که مقدم است و چیزهای دیگر وابسته به آن هستند و نام خود را از آن دارند. اگر این چیز مقدم جوهر است، پس فیلسوف باید درباره مبادی و علل جوهر تحقیق کند»/همان، ص ۱۲۳. مثال‌های طبیعی و سالم نیز همین گونه است، با این تفاوت که در این دو، همه مصداق در ارتباط با شیئی دیگر هستند که اولاً آن، مبدأ اشتقاق برای این الفاظ است (سلامت و طب) و ثانیاً حکم مبدأ (فاعل) یا غایت را برای آنها دارد.
۳. این نسبت باعث می‌شود که به کار بردن واژه موجود برای همه مصداق تنها اشتراک لفظی نباشد.

آنچه در عبارات بالا مسلم است اطلاق موجود بر جوهر و غیر جوهر است. با توجه به اینکه ارسطو بیان کرد که حقیقتاً جوهر موجود است، سؤال می‌شود که: پس چرا موجود بر غیر جوهر هم گفته می‌شود؟ ارسطو پاسخ می‌دهد که چون غیر جوهر نسبت و ارتباط با جوهر دارد، موجود خوانده می‌شود/ارسطو، ۱۳۸۹، ص ۱۲۲. این کلام را به دو صورت می‌توان تفسیر کرد:

الف) موجود در هر شیئی غیر از جوهر، به معنای همان شیء است و کاربرد لفظ موجود در این معانی به دلیل نسبت و ارتباطی است که با معنای اصلی موجود یعنی جوهر دارد؛ بنابراین الفاظ موجود و جوهر در معنای جوهر هیچ تفاوتی ندارند، الا اینکه لفظ جوهر دارای یک معنا است و موجود دارای معانی متعدد که یکی از آنها جوهر است و معانی دیگر به سبب مناسبت و مشابهتی که با جوهر دارند، واژه موجود برای آنها به کار می‌رود. این مناسبت و مشابهت همان نسبتی است که بین جوهر و غیر جوهر وجود دارد و در هیچ کدام از معانی لحاظ نشده، بلکه فقط سبب کاربرد «موجود» از معنایی به معنای دیگر است. این تفسیر، بیان الفاظ متشابه است که حکمای اسلامی به آن تصریح دارند.

ب) موجود دو معنا دارد، یک معنا «جوهر» و معنای دیگر «منسوب به جوهر» است. در معنای دوم معنای مختلف دیگری با لحاظ نسبتی که با جوهر دارند، موجود خوانده می‌شوند؛ در اینجا معنای نسبت در مدلول لفظ لحاظ شده و منسوب الیه که جوهر است، در همه آن معانی، واحد و حکم موضوع برای معنای دیگر را دارد. مانند لفظ «طبی» که به معنای منسوب به طب بوده و همه معنای‌ای که طب مبدأ آنهاست، شامل می‌شود و مانند «سالم» که منسوب به سلامت است و شامل معنای‌ای است که سلامت غایت آنها است.

ابن‌رشد در تفسیر مابعدالطبیعه اینگونه می‌نویسد: «موجود از آن دسته الفاظی است که بر اشیای منسوب به یک چیز گفته می‌شود؛ و همین الفاظ است که در علم منطق تعریف می‌شود به الفاظی که با تقدّم و تاخّر بر مواردش گفته می‌شود از نظر وی اشیایی که به یک چیز واحد، یا به جهات مختلف به آن نسبت داده می‌شوند، مثل لفظ «سالم» که کاربرد آن برای دارو، از جهت سلامت‌بودن است و برای غذا چون حفظ‌کننده سلامت، و برای ادرار به سبب نشانه سلامت‌بودن است؛ و یا از یک جهت به آن نسبت دارند، اما تفاوت و اختلاف آنها در نسبت نزدیکتر و دورتر است مانند لفظ «جوهر» که هم برای صور و هم برای شخص از یک جهت استفاده می‌شود، اما شخص نسبتش به جوهر بیشتر از نسبت صور است به آن. او همانند ارسطو برای توضیح اشیایی که از جهات مختلف به چیز واحدی نسبت دارند، سه نحوه ذکر می‌کند و می‌نویسد: «آن چیز واحد که اشیاء به آن نسبت داده شده‌اند، در برخی موارد، برایشان حکم غایت را دارد، در موارد دیگر حکم فاعل و در پاره‌ای موارد حکم موضوع» (ابن‌رشد، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۰۳-۳۰۴). او در مورد موجود چنین بیان می‌کند: «موجود اگرچه به انواع زیادی گفته می‌شود ولی به سبب انتساب به جوهر است که نسبت در تک‌تک آنها مختلف است. مقولات نه‌گانه به جوهر نسبت داده می‌شوند نه از آن جهت که جوهر غایت یا فاعل آنها است، بلکه از آن جهت که قائم به جوهرند و جوهر برای آنها موضوع است، خلاصه اینکه به مقولات، موجود گفته می‌شود به این سبب که آنها اوصاف موجودند و بیشتر مردم هم وجود آنها را منکر می‌شوند و می‌گویند سفیدی موجود نیست بلکه فقط سفید موجود است» (همان، ص ۳۰۵). ادامه سخن ابن‌رشد تفسیر انحاء مختلفی است که این اشیاء به جوهر نسبت داده می‌شوند. همانطور که ملاحظه شد، توضیحات ابن‌رشد مطابق صورت دوم از تفاسیری است که در بالا ذکر شد؛ در نتیجه، او از عبارت ارسطو، تشکیک به لحاظ نسبت را فهمیده است، اگرچه لفظ از تشکیک استفاده نکرده ولی تعریفی آورده است که ابن‌سینا در تعرف لفظ مشکک می‌آورد.

توماس آکوئیناس یکی دیگر از مفسران سخن ارسطو، ظاهراً سعی دارد کلام وی را حمل بر صورت اول از دو تفسیر بالا کند و الفاظی را معرفی کند که نه مشترک لفظی است و نه مشترک معنوی، بلکه

متشابه است. در اینکه مقصود وی از «تشابه» در الفاظ چیست و آیا همان الفاظ متشابهی است که حکمای مسلمان بیان می‌کنند، احتیاج به بررسی‌های دقیق دارد، اما با این وجود شواهدی در سخن وی یافت می‌شود که می‌توان آن را حمل بر الفاظ متشابه کرد، مثل تأکید او بر این مطلب که چیز واحدی که وضعیت‌های متفاوت در اشیاء متشابه به آن ارجاع داده می‌شود، در مفهوم واحد نیست؛ در نتیجه صرفاً استفاده لفظ بر معانی متعدد به دلیل نسبت و شباهت بین معانی است که آن نسبت و شباهت در معنای لفظ لحاظ نمی‌شود. البته توضیحات و تقسیماتی که توماس از تشابه ذکر می‌کند، مانند تشابه در ارجاع به یک چیز، تشابه بنا به نظم، تشابه تناسب، و همچنین توضیحات وی در مورد نسبتی که در الفاظ متشابه وجود دارد، می‌توان الفاظ مشکک را از نظر توماس قسمی از الفاظ متشابه دانست، اگرچه وی تصریحی به وجود این‌گونه الفاظ نمی‌کند و لزومی در جداسازی آنها نمی‌بیند و در تبیین نظریه تشابه نسبت، از اشتراک معنوی فاصله نمی‌گیرد (ایخانی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۴-۱۵، ۲۰-۲۱، ۲۴).

مشکک به حسب نسبت در آثار فارابی

فارابی در تقسیم‌بندی از الفاظ، برای اسم مشترک چهار قسم ذکر می‌کند: سه قسم آن مربوط به الفاظ مشترک و متشابه است؛ و اما دسته چهارم: «و از اسماء مشترک، الفاظی هستند که: ۱. یا منسوب به یک غایت هستند مانند لفظ «جنگی» که بر «مرد جنگی»، «اسب جنگی»، «سلاح جنگی»، «کلام جنگی» و «کتاب جنگی» گفته می‌شود؛ جنگ، غایت برای این اشیاء است، از این جهت که مرد، آماده برای جنگ شده است، اسب و سلاح ابزاری هستند که در جنگ استفاده می‌شوند و کلام از اموری است که جنگجویان را مشتاق به جنگ می‌کند و نهایتاً در کتاب، تکنیک و روش‌های جنگ کردن نوشته شده است؛ ۲. و یا منسوب به یک فاعل (مبدأ) هستند، مانند «طبی» برای «کتاب طبی»، «معالجه طبی» و «ابزار طبی» که «طب» مبدأ برای همه آنها است؛ ۳. و یا نسبت به یک شیء واحد دارند، اما این نسبت فقط نسبت به یک غایت و یک فاعل نیست، بلکه مختلف است؛ مانند «شرابی» برای «انگور شرابی» و «رنگ شرابی» که در اینجا انگور و رنگ هر کدام نسبت‌های مختلف با «شراب» دارند؛ زیرا انگور منسوب به شراب است، از این جهت که غایت آن است و رنگ منسوب به شراب است از جهت شباهتش با رنگ شراب» (فارابی، ۱۴۰۸ هـ ج ۱، ص ۹۲).

بررسی مشکک به حسب نسبت در آثار ابن سینا

ابن سینا در همان جا که الفاظ مشکک را شناسایی و آنها را به مطلق و به حسب نسبت تقسیم می‌کند، الفاظ متشابه را به عنوان قسمی مجزا معرفی می‌کند (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ ب، ج ۷، ص ۱۱)؛ بنابراین نمی‌توان

مشکک به حسب نسبت در کلامش را حمل بر الفاظ متشابه کرد، ولی خواجه نصیر با وجود این که در بحث جدل از کتاب *اساس الاقتباس* مواردی مانند «صحی» را مثال برای لفظ مشکک می‌آورد، می‌نویسد: «و تناول وجود جوهر و عرض را که به ماهیت متباین‌اند و یکی را اول است و دیگری را ثانی به تشکیک است، از جهت حصول قید مذکور و تناول منسوب به غایت چیزهایی را که منسوب باشند به غایتی مختلف‌النسبه، مانند صحی امور معین را با تناول لفظی که معانی او به غایات بسیار منسوب باشد، هم بر وجه اختلاف آن معانی را مانند علم به مقابلات که نسبت‌های او اصناف مقابلات مختلف است و همچنین تناول علم علمی را که منسوب به مبدأ بود و علمی را که منسوب به غایت بود و تناول مشتبهی آن را که به حسب مبدأ بود چون مداوات و آن را که به حسب غایت بود، چون صحت و آن را که بالذات بود چون حلاوت و آن را که بالعرض بود چون خمر که مشتبهی از آن روی بود که مسکر بود از این قبیل باشد» (طوسی، ۱۳۸۹، ص ۴۱۳)، اما در ابتدای همین کتاب و در بحث «نسبت الفاظ با معانی»، برخی از این مثال‌ها، همراه با توضیحات مشابه را از موارد اسماء متشابه برمی‌شمارد و می‌نویسد: «و همچنین باشد که تشابه از جهت اشتراک بود در چیزی مثلاً در سبب فاعلی چنانک طبی گویند کتاب و دارو را و یا صوری چنانک فلک گویند بادریسه و آسمان را و یا مادی چنانک لبنی گویند ماست و پنیر را و یا غایتی چنانک صحی گویند غذا و دارو را» (طوسی، ۱۳۸۹، ص ۲۸). این مطلب می‌تواند بیانگر این باشد که او این موارد را از اقسام متشابه می‌داند نه مشکک و یا اینکه این دسته الفاظ، امکان هر دو را دارند.

با بررسی آنچه از سخن منطقدانان و فیلسوفان نقل شد به دست می‌آید که مطالب مورد بحث در اینجا، مفاهیم مختلفی هستند که در انتساب به اشیا، مشابه یکدیگر و مشترک‌اند و به همین جهت لفظ واحدی بر آنها اطلاق می‌شود؛ بنابراین معنای واحد این لفظ باید «انتساب به شیء دیگر» و به تعبیر دقیق‌تر «منسوب به شیء دیگر» باشد، اما «منسوب الیه» چیست، و چه رابطه‌ای با اشیا منسوب دارد؟ همان‌طور که مشاهده شد، هر شیئی که در حکم مبدأ یا غایت یا موضوع اشیا دیگر بود، می‌تواند منسوب الیه باشد. البته مبدأ و غایت زمانی و مکانی منظور نیست، بلکه همان‌طور که در کلام فارابی و خواجه نصیر و مثال‌های ذکر شده، یافت می‌شود، منظور فاعل (علت فاعلی) و علت غایی است، اگرچه علت غایی، هم می‌تواند به‌عنوان مبدأ اعتبار شود و هم منتها و غایت. خواجه نصیر کلام را در مورد علت مادی و صوری هم بسط می‌دهد، اما چون این بسط از او در موضع الفاظ متشابه است و در کلام شیخ‌الرئیس فقط مبدأ و غایت ذکر شده است، در اینجا هم محور بحث همان دو قرار می‌گیرد. پس نسبت در این نوع تشکیک، یک اضافه و نسبت بین علت و معلول (و یا شبیه به آن) است که این نسبت در معنای لفظ ملحوظ است (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ.ج، ج ۹، ص ۱۲۰) و در تفسیر برخی، این نسبت رابطه‌ای ذاتی

است که در خارج وجود دارد، یعنی همان علیّت/ایخانیه، ۱۳۸۶، ص ۱۵). البته در این نسبت هم اختلاف هست که به سبب این اختلاف اشیا در معنای منسوب الیه متفاوت می‌شوند و کلام ابن‌رشد نیز به همین مطلب اشاره داشت/ابن‌رشد، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۰۳).

در یک مقایسهٔ اجمالی بین مباحثی که دربارهٔ تشکیک به حسب نسبت از فلاسفه ذکر شد، گفته می‌شود: ارسطو در منطق، نوع خاصی از الفاظ را که بین لفظ مشترک و متواطی قرار دارند، شناسایی می‌کند، اما با توجه به اقسامی که ذکر می‌کند، نمی‌توان آن را متعین در الفاظ مشکک کرد، چراکه با الفاظ متشابه نیز تطبیق می‌شود. این مطلب ابهاماتی را دربر دارد که می‌توان تفاسیر مختلفی کرد، اما ابن‌سینا همانند فارابی تقسیم‌بندی جامع‌تری از الفاظ ارائه می‌دهد و الفاظ متشابه را کاملاً جدا می‌کند. در این بین، ابن‌سینا دست به ابتکار دیگری می‌زند و صدق الفاظی را که به نحو متفاوت بر افرادش به کار می‌رود، به دو قسم تقسیم می‌کند: مطلق، به حسب نسبت؛ اما این بحث فقط یک بحث منطقی و در دایرهٔ الفاظ باقی نماند و به فلسفه نیز کشیده شد. ارسطو در *مابعدالطبیعه*، لفظ «موجود» را مانند «صحی» (سالم) و «طبی» می‌داند، یعنی لفظی مابین مشترک و متواطی. با توجه به ابهامی که کلام ارسطو در خصوص این گونه الفاظ داشت، با هر یک از تفاسیر مختلفی که ارائه شد، این عبارت ارسطو به گونه‌ای خاص و با لوازم فلسفی متفاوت، تفسیر می‌شود. بر این اساس، اگر برای «موجود» معنایی واحد در نظر گرفته شود، به گونه‌ای که بر همهٔ افرادش صادق باشد، اگرچه افرادش در مقام صدق اختلاف‌بردار هستند، مثلاً موجود در جوهر حقیقتاً هست و در اعراض به سبب قوامشان به جوهر است، در این صورت، کلام ارسطو حمل بر همان تفسیری می‌شود که ابن‌سینا از موجود می‌کند، یعنی لفظی مشکک است، البته از نوع تشکیک مطلق؛ زیرا در تشکیک به حسب نسبت، به یک مبدأ یا غایت یا موضوع واحد نیاز بود که تمامی افراد در نسبت با آن باشند ولی ارسطو طبیعت معین در «موجود» را همان جوهر معرفی می‌کند و می‌گوید: «تحقیق دربارهٔ موجود، به معنی مقدم و نخستین، تحقیق دربارهٔ جوهر است» (ارسطو، ۱۳۸۹، ص ۲۵۳) و در اینجا چون وی آن مبدأ واحد را همان مصداق کامل و اولی و بالذات برای موجود می‌گیرد و بقیه را در ارتباط با جوهر موجود می‌خواند، بیشتر با تشکیک مطلق تطبیق می‌کند تا به حسب نسبتی که ابن‌سینا از آن بحث می‌کند و اگر قصد حمل کردن سخن ارسطو به تشکیک به حسب نسبت باشد، باید به گونه‌ای عمل کرد که در تفسیر ابن‌رشد از کلام ارسطو بیان شد که در این صورت، لوازم فلسفی شبیه با آنچه محقق دوانی در این رابطه ابراز می‌کند (دوانی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۲-۱۳۳)، دارد؛ اما اگر تفسیر توماس پذیرفته شد، باید گفت: برای ارسطو هیچ معنای مشترکی - به طوری که یکسان و به طریق جنسی میان همه موارد مشترک و در واقع مشترک معنوی باشد - ندارد؛ بلکه در هر مقوله به معنای همان مقوله گفته می‌شود، اما این معانی مختلف، همگی در نسبت با یک معنای واحد قرار می‌گیرند به طوری که آن معنا، محور و

کانون معنای وجود است و بقیه موجودات به نسبت نزدیکی و دوری با آن معنای کانونی، موجود خوانده می‌شوند. این نوع وحدت، فراتر و عام تر از وحدت جنسی است و در اصطلاح ارسطو «نسبت به» و در سخن توماس، رابطه تشابه خوانده می‌شود (حسینی و اکبریان، ۱۳۹۰، ص ۶۵). از لوازم فلسفی این تفسیر اینکه باعث می‌شود ارسطو وجود را به عنوان یک عنصر متافیزیکی متمایز، آنچه‌آن که ابن‌سینا می‌گوید، در نظر بگیرد که در این صورت نحوه تفسیر این دو از علیت خداوند، متفاوت می‌شود.

ابن‌سینا لفظ موجود را مشکک مطلق می‌داند، اما برای توضیح کلامش آن را تشبیه به لفظ «صحی» (سالم) می‌کند (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ/ الف، ج ۱، ص ۳۴-۳۵). این عمل را می‌توان صرفاً یک تشبیه ساده دانست و تبعیت کردن او از ارسطو در مثالهایی که بیان می‌کند ولی چون سخن او در باب موجود با ارسطو متفاوت است، می‌توان اینگونه به این موضوع نگاه کرد که اگرچه موجود دارای معنایی واحد بوده که در خارج مصادیق متعدد داشته و بر آنها به نحو تقدّم و تأخّر اطلاق می‌شود (مشکک مطلق) اما چون خداوند وجود صرف است و بقیه موجودات، وجود خود را به سبب اضافه و نسبت به او اخذ می‌کنند پس موجود را به معنای منسوب به وجود معنا کرد و اطلاقش به موجودات به این نحو باشد که به واجب الوجود چون عین وجود است اطلاق می‌شود و به سایر اشیا چون منسوب به او هستند و در این صورت مشکک به حسب نسبت می‌شود. به این مطلب در سخن ابن‌سینا نیز تصریح شده که: «و اعلم أنا إذا قلنا بل بینا أن واجب الوجود لا يتكثر بوجه من الوجوه، و أن ذاته وحدانی صرف محض حق، فلا نعی بذلك أنه أيضا لا یسلب عنه وجودات، و لا تقع له إضافة إلى وجودات، فإن هذا لا یمکن. و ذلك لأن كل موجود فیسلب عنه أنحاء من الوجود مختلفه كثيرة، و لكل موجود إلى الموجودات نوع من الإضافة و النسبة، و خصوصا الذی یفیض عنه كل وجود» (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ/ الف، ج ۱، ص ۳۴۳-۳۴۴). با توجه به این مطلب می‌توان سخن ابن‌سینا در مورد موجود را از تشکیک عامی و مفهومی صرف فراتر برد و برای او نوعی خاص از تشکیک خاصی که مربوط به حقیقت وجود است، اثبات کرد؛ زیرا وقتی ثابت شود این اضافه و نسبت در خارج تحقق دارد و موجودات در این اضافه و نسبت وجودی با یکدیگر متفاوت می‌شوند، تشکیک خاصی برای او ثابت است. البته این سخن در مورد ارسطو صادق نیست زیرا ظاهراً وی دوگانگی ماهیت و وجود را برای اشیا خارجی قائل نیست و برای وجود در خارج معنایی غیر از جوهر معرفی نمی‌کند که در این صورت این نسبت یک اضافه ماهوی و جزء مقولات عرضی است.

آنچه باید مورد توجه قرار گیرد اینکه، تشکیک به حسب نسبت در سخن ابن‌سینا، بیشتر مربوط به مفاهیمی است که از سنخ مفاهیم ماهوی هستند که تشکیک مطلق در آنها جریان ندارد؛ در این صورت رابطه دو قسم تشکیک (مطلق و به حسب نسبت) تباین است. اما اگر خواسته شود تشکیک به حسب نسبت را در وجود نیز برای ابن‌سینا اثبات کرد، باید اضافه و نسبت را به گونه‌ای دیگر و غیر ماهوی

تفسیر کرد و یا حداقل اعم از اضافه وجود و ماهوی.

انحاء تشکیک در مشکک به حسب نسبت

در مشکک مطلق، معنایی که به ازای لفظ است به‌طور یکسان بر افرادش صدق نمی‌کند و در تقدم و تاخر، اولویت و غیر اولویت و شدت و ضعف تفاوت دارند هست. اما در مشکک به حسب نسبت این تفاوت چگونه است؟

ابن سینا می‌نویسد: «بعضی از انواع تشکیک مختلط‌اند به‌این‌گونه که لفظ بر امری مضاف به شیئی دلالت می‌کند که آن شیء در نسبت به افراد، فقط حکم غایت برای آنها را ندارد بلکه برای بعضی افراد نسبت به یک مبدأ است مانند «علم به چیزی» که هم علم به آنچه در حکم مبدأ برای افرادش هست را شامل می‌شود مانند علم به صحت (تندرستی)، و هم علم به آنچه در حکم غایت است مثل علم به متقابل‌ها، پس «علم به چیزی» هر دو را به نحو مشکک شامل می‌شود، زیرا هر آنچه را برایش نسبتی با «چیزی» باشد، دربر می‌گیرد. و گاهی اعم از این است (که فقط دو مورد از نحوه‌های تشکیک را شامل شد) و آن، هم مواردی مثل نمونه‌های بالا را شامل می‌شود و هم بالذات و بالعرض را. مانند لغت «مشتهی» (موردعلاقه)، زیرا مربوط به علاقه داشتن نسبت به چیزی است و این علاقه گاهی به خاطر این است که آن غایت برای افرادش است و گاهی سبب، مبدأ بودنش است و همچنین علاقه به گوارا بودن به خاطر گوارا بودن و علاقه به آب به سبب گوارا بودن هم از موارد این لفظ است پس «مشتهی» به تشکیک بر همه موارد ذکر شده اطلاق می‌شود. و بیشتر الفاظی که این نحوه تشکیک در آنها است مربوط به امور مضاف و منسوب به چیزی است مثل: علم داشتن به چیزی، مالک بودن چیزی، دوست داشتن چیزی و...» (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ ب، ج ۹، ص ۱۲۰).

با توجه به عبارت فوق نکات زیر به دست می‌آید:

۱. با توجه به اینکه نوعی «نسبت» در معنایی که برای لفظ مشکک نسبی است، محقق است، این نسبت هم می‌تواند به صورت یک معنای اسمی برای یک لفظ واحد باشد مثل «طبی» و «صحی» و هم یک معنای حرفی به همراه معانی دیگر در برابر چند لفظ مانند «العلم بالشیء» و «الشهوه للشیء» (ر.ک: ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ ج، ج ۹، ص ۱۱۶-۱۱۷).

۲. مبدأ و غایت در اینجا قابل حمل بر افراد نیست و به همین دلیل است که افراد نسبت به مبدأ و غایت لحاظ می‌شود و معنای حاصل بر آنها حمل می‌شود؛ به خلاف مطلق.

۳. در این نوع مشکک، افراد علاوه بر اینکه اختلاف در حد دارند، برخی موارد در تقابل با یکدیگر اند.

۴. در برخی موارد علاوه بر اینکه نوعی انتساب به شیء، در معنای لفظ ملحوظ است، شیئی که حکم «مضاف الیه» را دارد خود معنایی کلی است که غایت یا مبدأ برای افرادش محسوب می‌شود و این امر باعث اختلاف نسبت گردیده است؛ یعنی با وجود اینکه افراد در نسبت داشتن به یک شیء واحد، مشترک اند اما اعتبارات مختلفی در آن نسبت دارند مثلاً برای یکی نسبت به غایت باشد و برای دیگر نسبت به مبدأ. در کلام فارابی به این مطلب اشاره شد (رک: فارابی، ۱۴۰۸ هـ ج ۱، ص ۹۲).

۵. بالذات و بالعرض بودن، معیاری است که برای بیان نحوه‌های مشکک مطلق بیان می‌شود (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ ب، ج ۷، ص ۱۰؛ طوسی، ۱۳۸۹، ص ۴۱۴)، و آنها ملاکی غیر از «انتساب به یک غایت یا یک مبدأ» هستند، زیرا در یک مثال در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند.

ظاهر کلام شیخ‌الرئیس این است که: در مشکک نسبی، صدق مفهوم بر افراد موجب تفاوت استحقاق در اولویت صدق نیست بلکه صدق مفهوم بر افراد در نسبت به یک مبدأ و یا یک غایت یکسان است. این مطلب دو حالت دارد: ۱. افراد، در نسبت به آن مفهوم نه اختلاف در استحقاق اولویت صدق دارند و نه اختلاف دیگری؛ ۲. افراد در نسبت به آن مفهوم اختلاف دارند. حالت اول نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا اولاً بنا بر تعریف ابن‌سینا، خصوصیت الفاظ مشکک به نسبت با دیگر الفاظ، وجود نوعی اختلاف بعد از اشتراک در معنا است (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ ب، ج ۷، ص ۹). ثانیاً در برخی عبارات که از این نوع تشکیک بحث شده، به نوعی اختلاف اشاره می‌شود. مثلاً ارسطو در مورد «طبی» یا «علم طب» می‌نویسد: هم بر اشیایی که غایت طب هستند اطلاق می‌شود و هم بر اشیایی که وسیله وصول به غایت هستند (ارسطو، ۱۹۸۰، ج ۲، ص ۵۳۰) و یا خواجه نصیر که برای مثال آوردن برای مشکک می‌نویسد: «تناول منسوب به غایت چیزهایی را که منسوب باشند به غایتی مختلف‌النسبه مانند صحیّ امور معین را» (طوسی، ۱۳۸۹، ص ۴۱۳) و در جای دیگر می‌آورد: «مثلاً صحیّ اسم مشترک است و دال بر آنچه منسوب بود به اعتدال بدن و آن هم مشترک است چه بر سبب اعتدال و علامتش بیک معنی واقع نباشد» (طوسی، ۱۳۸۹، ص ۴۱۳)، با این حال با وجود این نحوه‌های اختلاف، نه در کلام ابن‌سینا و نه در کلام دیگران به توضیح آنها پرداخته نشده، و دلیل این نپرداختن یا بداهت موضوع بوده زیرا این نسبت یک اضافه مقولیه بوده و از معانی حرفی است که با وجود مشترک بودن در یک طرف (غایت یا مبدأ) اما به حسب طرف دیگر ماهیتاً مختلف‌اند. و یا عدم تأثیرشان در مشکک‌دانستن این نوع الفاظ و در نتیجه عدم نیاز به بررسی آنها. با این حال در عباراتی که از ابن‌رشد برای تفسیر سخن ارسطو ذکر شد، مواردی یافت می‌شود که می‌توان برای شناخت بیشتر این گونه تشکیک از آن استفاده نمود. از نظر وی اشیایی که به یک چیز واحد نسبت داده می‌شوند (که آن چیز واحد یا غایت برای آنها است، یا فاعل و یا موضوع) یا به جهات مختلف به آن نسبت داده می‌شوند مثل لفظ «سالم» که استفاده آن برای دارو از جهت علت سلامت

بودن است و برای غذا چون حافظ سلامت بوده، و برای ادرار به سبب نشانه سلامت بودن است؛ و یا از یک جهت به آن نسبت دارند منتهی آن اشیا به کمتری و بیشتری مختلف از یکدیگر می‌شوند مانند لفظ «جوهر» که هم برای صور و هم برای شخص از یک جهت استفاده می‌شود اما شخص نسبتش به جوهر بیشتر از نسبت صور است به آن/بن‌رشد، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۰۳؛ بنابراین، نسبت‌ها می‌توانند مختلف باشند و این اختلاف‌ها یک نحوه تفاوت تشکیکی در الفاظ مشکک به حسب نسبت، شمرده می‌شوند و می‌توانند مختلف نباشند، که در این صورت نحوه دیگری از اختلاف به میان می‌آید که در ضمن بحث بعدی توضیح داده خواهد شد.

الفاظ مشتق و تشکیک به حسب نسبت

سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که اگر با ضمیمه‌شدن یک معنای اضافی حرفی به معنای دیگر، معنایی به دست می‌آید که افراد این معنا همگی در یک اضافه و نسبت با معنای اصلی هستند، در مشتقات هم چنین خصوصیتی وجود دارد، مثلاً در «سواد» (سیاهی) که مبدأ اشتقاق است با ضمیمه شدن هیأت مشتق مانند «أفعل»، «أسود» (سیاه) به دست می‌آید که مصادیق آن، مثل شب و کلاغ، همگی در اضافه و نسبت به یک مبدأ یا غایت واحد (سیاهی) هستند، آیا با این اوصاف می‌توان نتیجه گرفت که «أسود» مشکک به حسب نسبت است؟

پاسخ این است که اختلافات حاصل از هیئت اشتقاقی در ماهیات مربوط به اعتبارات در نحوه وجود آنها است و به تنهایی باعث اضافه‌شدن یک نسبت ماهوی در معنای مقابل لفظ مشتق نمی‌شود تا به حسب آن نسبت، مشکک باشد؛ اگرچه به حسب وجودش می‌تواند مشکک خوانده شود که این نوع تشکیک مربوط به موجود و از نوع مشکک مطلق است/بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۲۸۱؛ با این حال، آنچه ابن سینا در مورد ملاک مشکک نسبی بیان کرد، در معانی دیگر، از جمله برخی ماهیات، جاری است و بر همین اساس، نحوه‌های خاصی از اختلافات تشکیکی را دارا است. او می‌نویسد: «زمانی که گفته می‌شود: سیاهی این شیء شدیدتر از آن شیء است، از آن سیاهی مطلق قصد نشده است، بلکه این دو در تعریف سیاهی واحد هستند؛ زیرا بر هر دو، یکسان حمل می‌شود. آنچه در اینجا قصد شده این است که شیء اول در سیاهی تخصیص خورده‌اش شدیدتر از شیء دوم در سیاهی تخصیص خورده‌اش است و این شدت فقط در اضافه به سفیدی حاصل می‌شود به این بیان که شیء دوم نزدیک‌تر است به سفیدی از شیء اول... (پس) اشتداد و تنقص فقط بر سیاهی معین عارض می‌شود، آن هم به حسب نزدیکی یا دوری که نسبت به یک غایت دارد»/ابن سینا، ۱۴۰۴هـ، ص ۴۴. ابن سینا در خصوص زیادت و نقصان هم بیان می‌کند: «کمّیاتی که قبول زیادت و نقصان می‌کنند به خاطر مضاف‌بودنشان است،

پس در اعداد، مثلاً برای عدد ده گفته می‌شود که زیادتر است از عدد پنج، اما خود کمیات که از مقولات محسوب می‌شود، قبول زیادت و نقصان نمی‌کند (همان، ص ۹۹).

از این عبارات چنین به دست می‌آید: اولاً آنچه برای الفاظ و معانی منسوب در مشکک به حسب نسبت گفته شد، در برخی معانی ماهوی دیگر، مثل سفید و عدد، جاری است؛ ثانیاً تفاوتی که این موارد با معانی منسوب دارند، این است که نسبت و اضافه در اینها ملحوظ نیست و آنها به‌خودی‌خود هم مشکک نیستند، بلکه چون قابلیت مضاف و منسوب شدن را دارند، می‌توان به اعتبار قیاس‌ها و اضافاتی که با اشیاء دیگر دارند، آنها را مشکک نامید. مضاف که یکی از مقولات نه‌گانه عرض است، بر همه موجودات حتی خودش، عارض می‌شود و آنها به حسب این اضافات متصف به اوصافی می‌شوند. از اقسام این اضافات مواردی است که به نحو زیادت و نقصان است که این زیادت و نقصان به حسب موضوع مختلف است؛ مثلاً در کم، کثیر و قلیل، در کیف شدید و ضعیف، و در مضاف قریب و بعید نامیده می‌شود (ابن سینا، ۱۳۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۱۵۳؛ ملاصدرا، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۶۶۴)، و اینها آن جایی جاری می‌شود که دو طرف اضافه مختلف باشد و نهایتاً این اختلاف، از اضافه دو شیء به یک مبدأ یا غایت واحد به دست می‌آید؛ مثلاً دو شیء سیاه هر کدام اضافه‌ای به رنگ سفید دارند، وقتی این دو اضافه با یکدیگر سنجیده می‌شوند، به دست می‌آید که اضافه سیاه اول نزدیک‌تر به سفیدی است تا دیگری، بدین ترتیب سیاهی آن شدیدتر است. از موارد کاربردی این نوع صفات در بحث حرکت اشتدادی است که انواع در مسیر حرکت، در اضافه به مبدأ یا منتهای حرکت، سنجیده و متصف به آنها می‌شود (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۷۳-۲۷۴). البته مخفی نماند که این نوع تشکیک، ربطی با تشکیک در ذاتیات که شیخ‌الرئیس مردود می‌داند، ندارد و آن را به اثبات نمی‌رساند، و حتی با استفاده از این قسم تشکیک، می‌توان سخن کسانی که تشکیک در ماهیت را به ابن سینا نسبت می‌دهند، نقد کرد (مطهری، ۱۳۸۸، ج ۷، ص ۳۴۴)؛ زیرا همان‌طور که بیان شد، کلام او در اختلافات تشکیکی برای ماهیات و اعراض، مربوط به تشکیک به حسب نسبت است نه مطلق و این نسبت به تنهایی نمی‌تواند تشکیک در ماهیت را به اثبات رساند.

نتیجه‌گیری

ابن سینا در تفسیر الفاظ مشکک، آنها را به دو دسته تقسیم می‌کند: مشکک مطلق و مشکک به حسب نسبت. منطق‌دانان و فلاسفه و حتی خود ابن سینا و فلاسفه پس از او، بیشتر بر همان قسم اول که مربوط به مفاهیم در مقام صدق بر افراد است متمرکز شده و به بررسی آن پرداخته اند آنچه در این نوشتار بررسی شد، قسم دوم است. در این باره بیان شد غیر از الفاظی که در آن تشکیک به‌طور مطلق

جاری است، مثل وجود، الفاظ دیگر از جمله الفاظ دالّ بر ماهیت هم می‌تواند با لحاظ نوعی نسبت و اضافه - به‌نحو معنایی اسمی یا حرفی - در مقام صدق بر افرادش با وجود اشتراک در معنای مضاف الیه، مختلف باشد و به این اعتبار آن را مشکک نامیدند.

این نسبت با توجه به اینکه بین دو ماهیت لحاظ می‌شود و با استفاده از عبارات ابن‌سینا، یک نسبت ماهوی، یعنی مقوله «مضاف» از بین اعراض نه‌گانه، است و با قرار گرفتن کنار ماهیت دیگر که مبدأ یا غایت برای افرادش بوده، مدلول لفظ یا الفاظی واقع شده است و این الفاظ، «مشکک به‌حسب نسبت» نامیده می‌شود و آن مدلول نمایانگر «ماه‌الاشتراک» افرادش است و اختلافاتِ مصادیق مربوط به نسبتی است که در آن قرار داده شد.

ابن‌سینا از دو قسم مفاهیم مشکک بحث می‌کند: ۱. مشکک مطلق که ظاهراً مربوط به مفاهیم وجودی است و نحوه اختلاف در آن به وجود اشیا برمی‌گردد؛ ۲. مشکک به‌حسب نسبت که در عبارات ابن‌سینا مفاهیم ماهوی را در اضافه با ماهیات دیگر، شامل می‌شود و گاهی نحوه اختلاف به قرب و بعد به مضاف‌الیه برمی‌گردد. با بررسی‌های انجام شده، این نوع مشکک هم در آثار شیخ‌الرئیس، به دو نحو بحث می‌شود: الف. در قالب الفاظ نسبی که معانی‌شان دلالت بر نسبت به مبدأ یا غایت واحدی می‌کند، مانند طَبّی و صَحّی؛ ب. ماهیاتی که در افراد موجودش در نسبت‌های مشابهی که دارند، مقایسه، و به صفات اضافی و اختلافاتی از قبیل مشکک نسبی متصف می‌شوند.

این دو قسم در مقایسه با یکدیگر و با دقت‌های فلسفی، به یک امر واحد برمی‌گردند، به این‌گونه که یکی را اصل و دیگری را فرع و وابسته به اصل بگیریم، که توضیح آن در این مختصر نمی‌گنجد. البته ذکر این مطلب ضروری است که این‌گونه مباحث، تشکیک در ذاتیات و تشکیک در ماهیت به معنایی مردود نزد حکما را به اثبات نمی‌رساند و حتی می‌توان از آن در نقد کسانی که این مسئله را به ابن‌سینا نسبت می‌دهند، استفاده کرد.

ایده‌ای که می‌توان در اینجا تقویت کرد و مترتب بر این مطلب دانست این است که از نحوه‌های اختلافات تشکیکی که در تعاریف آن بیان می‌شود، شدت و ضعف (و زیادت و نقصان) مربوط به مشکک به حسب نسبت است و اولویت و غیراولویت و تقدّم و تاخّر مربوط به مشکک مطلق. ابن‌سینا هم در برخی موارد فقط دو مورد برای این اختلافات بیان می‌کند/ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ ج ۹، ص ۱۱۷، اگرچه شدت و ضعف از لحاظ مفهومی اعمّ است و می‌تواند از موارد مطلق هم شمرده شود.

نظریه دیگری که می‌توان از سخنان پراکنده ابن‌سینا نتیجه گرفت، این است که چون او از طرفی، دوگانگی بین وجود و ماهیت را می‌پذیرد و وجود را محقق و واقع در متن خارج می‌داند، و از طرف دیگر، وجود ممکنات را در اضافه و نسبت به وجود واجب می‌داند که این اضافه سبب موجودشدن ممکنات

است، می‌توان همانند ارسطو (البته با مبانی متفاوت) برای شیخ‌الرئیس نیز این مطلب را به اثبات رساند که «موجود» را نیز می‌توان مشکک به حسب نسبت خواند، همان‌طور که وی آن را به «صحی» تشبیه می‌کند؛ در این صورت، می‌توان تشکیک در موجود از نظر وی را صرفاً از مفهومی بودن خارج و آن را به نحوی در خارج تفسیر کرد؛ اگرچه در این صورت باید این نوع نسبت، بیشتر بررسی شود.

فهرست منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴هـ)، *التعلیقات*، بیروت، مکتبه الاعلام الاسلامی.
 _____ (۱۴۳۴هـ الف)، *الشفاء (الالهیات)*، قم، ذوی القربی.
 _____ (۱۴۳۴هـ ب)، *الشفاء (المنطق)*، ج ۷: *المقولات*، قم، ذوی القربی.
 _____ (۱۴۳۴هـ ج)، *الشفاء (المنطق)*، ج ۹: *الجدل*، قم، ذوی القربی.
 _____ (۱۹۸۰م)، *عیون الحکمه*، بیروت، دارالقلم، چاپ دوم.
 _____ (۱۳۸۷)، *النجاه من العرق فی بحر الضلالات*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم.
- ابن رشد، محمد بن احمد (۱۳۷۷)، *تفسیر مابعدالطبیعه ارسطو*، تهران، حکمت.
 ارسطو (۱۳۸۹)، *مابعدالطبیعه*، ترجمه محمدحسن لطفی تبریزی، تهران، طرح نو.
 _____ (۱۳۸۵)، *متافیزیک*، *مابعدالطبیعه*، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، تهران، مؤسسه انتشارات حکمت.
 _____ (۱۹۸۰م)، *منطق ارسطو*، بیروت، دارالقلم.
 ایلخانی، محمد (بهار ۱۳۸۶)، «نظریه تشابه در آثار آلبرتوس کبیر و توماس آکوئینی»، *فلسفه*، سال ۳۵، شماره ۱.
- بهمنیار (۱۳۷۵)، *التحصیل*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
 حسینی، سیداحمد؛ اکبریان، رضا (پاییز و زمستان ۱۳۹۰)، «تشابه یا تشکیک مفهوم وجود: مقایسه نظریات ارسطو و ابن سینا در مسئله معنای وجود»، *حکمت سینوی*، سال ۱۵.
 دوانی، محمد بن اسعد (۱۳۸۱)، *سبع رسائل*، تهران، میراث مکتوب.
 سبزواری، ملاهادی (۱۴۳۲هـ)، *شرح المنظومه*، بیروت، مؤسسه تاریخ العربی.
 سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۷۵)، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
 طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۰)، *نهایه الحکمه*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

- طوسی، نصیرالدین محمد (۱۳۸۹)، *اساس الاقتباس*، تهران، فردوس.
- _____ (۱۳۷۵)، *شرح الاشارات و التنبیهات*، قم، نشر البلاغه.
- غزالی، ابوحامد (۱۴۳۴هـ)، *معیار العلم فی المنطق*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- فارابی، ابونصر (۱۴۱۳هـ)، *الاعمال الفلسفیه*، بیروت، دارالمناهل.
- _____ (۱۴۰۸هـ)، *المنطقیات للفارابی*، قم، مکتبه آیت الله مرعشی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۸)، *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*، تهران، صدرا.
- مظفر، محمدرضا (۱۳۸۸)، *المنطق*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۲)، *شرح و تعلیقات صدرالمتألهین بر الهیات شفاء*، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- ولفسن، هری (۱۳۷۰)، *اصطلاح «مشکک» در آثار ارسطو و فلسفه اسلامی و آثار ابن میمون*، منطق و مباحث الفاظ (مجموعه متون و مقالات تحقیقی)، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.